اندیشه‌های مسی-۱

گذار از حقوق بشر به حقوق انسان‌ها

نسبت اخلاق و حقوق بشر در اندیشه ریچارد رورتی

محمدتقی قزلسفلی

این بحث کوچکی نیست، چراکه صحبت از این است که چگونه باید زندگی کنیم!
سقراط

به طور کلی در فلسفه‌های اخلاق مدرن تا این اواخر دو نگره یا مکتب حاکم بوده است. مکتب اخلاق «وظیفه‌گرا» که در آن بر ماهیت کنش تاکید می‌شود. این مکتب ابتدا از سوی ایمانوئل کانت مورد توجه قرار گرفت. طبق اصل مشهور کانتی، انجام یا خواست هر عمل باید به گونه‌ای باشد که به یک قانون اخلاقی جهانشمول تبدیل شود. در مقابل مکتب اخلاقی دیگری با چالش کشیدن نظریه پیش‌گفته از سوی جرمی بنتهام و جان استوارت میل با عنوان «اخلاق فایده‌گرا» باب شد. در دو، سه دهه اخیر، چالش دیگری در بحث فلسفه اخلاق از جانب ریچارد رورتی، فیلسوف نئوپراگماتیست در برابر آن دو نگره مطرح شده که به ادعای وی مبتنی بر استلزامات جهان متکثر کنونی بوده و می‌تواند در حوزه حقوق بشر پاسخگوی بسیاری ابهامات باشد. از این رو مفروضه اصلی مقاله حاضر این است که رورتی این ادعا را با ترکیب نظریه پراگماتیسم و اصل رخدادی بودن معرفت و اخلاق پسامدرن مطرح کرده است. در اینجا به جای اتکا بر ماهیت انتزاعی بشر یا نفی دانش مطلق اخلاقی، بر تقویت شور و همبستگی یا گسترش دامنه «ماانديشی»ها تاکید می‌شود. همین تلقی سبب شده است تا رورتی مقوله حقوق بشر را در بحث اخلاق معاصر ناکافی دانسته و به جای آن از اخلاق مبتنی بر حقوق انضمامی حمایت کند. به منظور اثبات فرضیه، مقاله در دو بخش تنظیم شده است؛ در بخش نخست به منظور آشنایی با اندیشه آیین‌شکن رورتی، بنیادهای فلسفه اخلاق او را که پیامد پراگماتیسم و پسامدرن است به بحث گذاشته می‌شود. در بخش دوم اما ذیل بحث اخلاق مبتنی بر حقوق انسانی، برخی ویژگی‌های آن مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. مقاله حاضر به روش توصیفی و با تحلیل محتوایی آثار مختلف رورتی به نگارش درآمده است. پشتوانه نظری مقاله رهیافت انتقادی- هنجاری است. آنچه در پی می‌آید تمهید آغازین مباحثی است که قرار شده در چند شماره مورد بازخوانی و واکاوی قرار گیرد.

■■■

تمهید

به زبان ساده، اخلاق یا فلسفه اخلاقی همانا کوشش منظم برای فهم مفاهیم اخلاقی و به‌همین نهج توجیه اصول و نظریه‌های اخلاقی است. با لحاظ چنین تغییر اولیه‌ای است که مفاهیمی چون «درست»، «نادرست»، «جایز»، «خیر» و «شر» معنا پیدا می‌کنند. براین اساس نظریه‌های اخلاقی برآنند تا اصول رفتار درستی را که راهنمای کنش افراد و گروه‌هایند بیان یا تثبیت کنند. شاید این مهم بتواند امکانی برای دستیابی به خیرهای بنیادین زندگی بهینه باشد. همسو با همین فرض، حقوق بشر نیز بیانگر حقوقی است جهانوَند(۱)، چنان‌که کانت می‌گفت یا می‌خواست که می‌خواهد طبق آن تعریف، فارغ از انسان بی‌رنگ، بی‌زبان، بی‌آیین و بی‌تبار، بهزیستی جهانی را سروسامان دهد. تردیدی نیست، اصول و موازینی یا فرایض اخلاقی، به استناد نظریه‌پردازان گوناگون آن، وامدار خرد و تجربه بشری بوده و براین اساس می‌تواند در خدمت دستیابی به حقوق بنیادین انسان‌ها تقویت شود. در طول تاریخ شکل‌گیری آموزه‌ها و جریان‌های فکری در فلسفه اخلاقی، پرسش‌های متعددی هم درگرفته تا خط‌مشی آن را در جهت هماهنگی با زندگی خوب و حقوق انسان‌ها در نظر بگیرد؛ اینکه ماهیت اخلاق چیست و چرا به آن نیاز داریم؟ آیا اصول اخلاقی مطلق‌اند یا صرفا به گروه‌ها و جوامع و تصمیم‌های ایشان مربوط‌اند؟ رابطه اخلاق و قانون با رژیم‌های سیاسی فرضی چیست؟ اساسا مقوله تحول و پیشرفت در اخلاق به چه معناست؟ آیا در وضعیت کنونی دستیابی به اصول همگانی اخلاقی ممکن است؟ این پرسش‌ها در عصر جهانی‌شدن‌های فرهنگی و اقتصادی و ادعاهایی مبنی بر توسعه جهانی روندهای دموکراسی اهمیت دیگر یافته است. چنان که در برابر «کل‌گرایی» مکتوم در پدیده جهانی‌شدن، وجهی از «خاص‌گرایی» سیاسی و فرهنگی به پشتوانه تئوری‌هایی که نسبت‌گرایی فرهنگی را تشویق می‌کنند، برآنند در برابر آموزه‌های جهان‌گرا و عام اخلاقی و حقوق بشری دست به مقاومت زده و طبق اصول مبتنی بر «سیاست تفاوت» مسایل اخلاق و حقوق بشر را تابع مقوله‌هایی چون فرهنگ و سیاست قرار دهند. این رویکرد انتقادی در دو، سه دهه اخیر از جانب متفکران «اجتماع‌گرا» در چارچوب اخلاق کامونتارین(۲) طرح شد که برآن است امکان اتخاذ دیدگاهی فرای همه ارزش‌ها ممکن نیست. تا پیش از این دعوی چالش‌برانگیز، دو مکتب اخلاقی کلان در جهان مدرن مورد توجه بود. اخلاق کانتی وظیفه‌گرا و دیگری اخلاق سودجویانه غایت‌گرا. در میانه این دو روش، متاثر از آنچه «چرخش روایی-زبانی» نامیده می‌شد وجهی از فلسفه اخلاق نئوپراگماتیستی از سوی متفکرانی چون ریچارد رورتی باب شده که توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. رورتی با تاسی از نظریه‌های انتقادی پسامدرن و بهره‌گیری از فلسفه پراگماتیسم کلاسیک، مدعی راه و روش بهتری برای پیشبرد همبستگی و اخلاق در دنیای متکثر و پیچیده کنونی شده است. چنان که می‌تواند پاره‌ای ابهامات را از فراروی اخلاق حقوق بشری بردارد؛ امری که در این نوشتار در چارچوب مفروضه «گذار از حقوق بشر به حقوق انسان‌ها» به بحث گذاشته می‌شود. پیش از تبیین مفروضه فوق مناسب است به اختصار تحولات رخداده در فلسفه‌های اخلاق را مورد توجه قرار دهیم. اهمیت این مساله از جهت امکان مقایسه مدعاهای آن با مبانی فلسفه‌های اخلاق پیشین است.

دبیرستان البرز و فرآیند عقلانی‌شدن در ایران- بخش پایانی

فرهنگ آموزشی ایران و عقلانیت فنی-علمی

فرزین وحدت*

دبیرستان البرز با مدیریت محمدعلی مجتهدی به عنوان یک نهاد پیشرو مدرنیته شکل گرفت و مروج عقلانیت علمی-فنی (یا ابزاری) بود که شکل غالب عقلانیت در ایران در قرن بیستم و بیست و یکم بوده است. مقاله پیش‌رو این نوع از عقلانیت و ترویج و گسترش آن توسط دبیرستان البرز را در دوران مدیریت محمدعلی مجتهدی بررسی می‌کند. برخی معتقدند هرچند عقلانیت ابزاری برای یک کشور در حال توسعه ضروری است ولی بر سر راه گسترش خصایل دموکراتیک مشکلاتی ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، مفهوم «عقلانیت ارتباطی» یورگن هابرماس مطرح و به عنوان راهی برای تکمیل و دموکراتیزه کردن رویکرد ایران به عقلانیت و مدرنیته بررسی می‌شود. بخش نخست این مقاله را در ۱۹ بهمن خوانده بودید. آنچه در پی می‌آید بخش دوم و پایانی آن است.

بیماری عقل این است که عقل زاده اشتیاق انسان برای غلبه بر طبیعت بود و «بهبودی» بستگی به بینش ما نسبت به بیماری نخستین دارد.
ماکس هورکهایمر[۱]

■■■

با یک نگاه کوتاه و اجمالی به خاطرات و زندگینامه دکتر مجتهدی می‌توان پی برد که او علاقه کمی به حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته است. در این زندگینامه، دکتر مجتهدی در گفت‌وگو با حبیب لاجوردی، به‌عنوان بخشی از پروژه تاریخ شفاهی ایران [دانشگاه هاروارد]، اغلب از تلاش‌هایش برای تاسیس و توسعه نهادهایی مانند دبیرستان البرز، پلی‌تکنیک تهران (دانشگاه امیرکبیر) و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) می‌گوید؛ نهادهایی که برای توسعه مادی ایران بسیار ضروری بودند[۲]. ولی چندان اشاره‌ای به تلاش وی برای ارتقای علوم انسانی نمی‌شود. هرچند مهم‌ترین مساله این است که دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی به طور وسواس‌گونه‌ای به انضباط و اعتمادبه‌نفس در میان دانش‌آموزان اهمیت می‌دادند.

دکتر مجتهدی معتقد است جوانانی که از دبیرستان البرز فارغ‌التحصیل می‌شوند، غیر از فضیلت‌های غرور ملی و عشق به کشور که سیرت و طبیعت هر ایرانی پاک‌سرشت است، باید به دو خصیصه اتکا به نفس و نظم و انضباط آراسته باشند. او [مجتهدی] معتقد است هرگاه به این هدف عالی (تلقین انضباط و اتکا به نفس در میان دانش‌آموزان) رسیده باشیم، به خود می‌بالم زیرا معتقدم بر پایه این توانایی‌هاست که آینده زندگی دانش‌آموزان مطمئن و درخشان خواهد بود[۳].

البته دکتر مجتهدی گاهی برخی از افراد شایسته و خوشنام را برای سخنرانی درباره مسایل اجتماعی و فرهنگی به دبیرستان دعوت می‌کرد؛ امری که احتمالا در بسیاری از موسسات آموزشی آن دوران اتفاق نمی‌افتاد[۴]. همچنین آموزگاران ممتاز و برجسته ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایران در دبیرستان البرز حضور داشتند[۵]. با این حال علوم انسانی در البرز بسیار عقب‌تر از ریاضیات و علوم طبیعی بود. فلسفه و علوم اجتماعی عملا جایی در برنامه درسی نداشتند و زمانی که در برنامه آموزشی قرار گرفتند کسی آنها را تدریس نمی‌کرد. کتاب فلسفه سال دوازدهم من هنوز نو و سالم باقی‌مانده است زیرا با اینکه ما مجبور شدیم کتاب را بخریم ولی کسی نبود که آن را تدریس کند.

دکتر مجتهدی، شخصا به زمینه‌هایی که به ریاضیات و علوم طبیعی مربوط نمی‌شدند علاقه بسیار کمی داشت. در واقع در قسمت‌های مختلفی از خاطراتش این بی‌علاقگی به مسایل اجتماعی و سیاسی را نشان می‌دهد. وقتی حبیب لاجوردی نظر دکتر مجتهدی را در مورد مسایل فرهنگی و اجتماعی جویا می‌شود، او با افتخار به بی‌اطلاعی‌اش نسبت به این مسایل اعتراف می‌کند و می‌گوید هرگز علاقه‌ای به «سیاست» نداشته است. برای مثال، لاجوردی از دکتر مجتهدی می‌پرسد: «سوال دیگری دارم؛ در زمان سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه، برخورد و رویه آنها نسبت به سنت‌های ملی و مذهبی چطور بود؟» و دکتر مجتهدی جواب می‌دهد: «صادقانه بگویم، من هیچ علاقه‌ای به این مسایل نداشتم... آنقدر مشغول بودم که با دیگران ارتباط زیادی نداشتم. علاقه‌ای به سیاست نداشتم و وارد هیچ گروه یا حزب سیاسی هم نشدم»[۶]. در اینجا به‌راحتی می‌توان فقدان علاقه به مسایل فرهنگی و اجتماعی همراه با تمایل به درگیرنشدن در سیاست و قدرت را دید. به‌نظر نمی‌رسد هیچ نوشته یا گفته‌ای از دکتر مجتهدی درباره دیدگاه پوزیتیویستی یا علمی-فنی وجود داشته باشد. هرچند ابومحمد فرنیا، یکی از آموزگارانی که مسوولیت آزمایشگاه‌های علوم طبیعی در دبیرستان البرز را برعهده داشت، این نوع دیدگاه را کاملا روشن بیان کرده است. شایان توجه است که این دیدگاه در کتاب سده البرز منتشر شده که به لحاظ اهمیت بهتر است آن را کامل در اینجا بیاوریم:

آزمایش، دروازه ورود به دنیای علم است و دانشمندان از طریق آزمایش و تجربه به علم دست یافته‌اند. هرچه تجربه [آزمایشی] انسان بیشتر شود به همان نسبت غلبه علمی او [بر طبیعت] بیشتر می‌شود؛ امروز انسان از زمین به آسمان‌ها رسیده است. اعماق دریا و اوج آسمان را به زیر سلطه علمی خود درآورده است. در این سیادت علمی، انسان دیگر نه تنها برده نیروهای طبیعت نیست بلکه هفت آسمان را با اندیشه خویش مُسخر ساخته است. عناصر، خورشید و ماه تحت فرمان او هستند. انسان به واسطه علم و بصیرت خویش، عناصر طبیعت را مهار کرده و آنها را برای رفاه و آسایش خود به کار گرفته است. انسان اندیشمند با الهام گرفتن از پدیده‌های طبیعی یا شرایطی که در آزمایشگاه ایجاد کرده، به سرعت از جهل و نادانی بیرون آمده و به چشمه دانش و آگاهی رسیده است. انسان با کمک آزمایش و تجربه، ستون‌های علم و دانش را برافراشته و عمارت باشکوهی ساخته که آسایش امروز و شادمانی فردایش را تضمین می‌کند. انسان، فاتح آسمان، حتی برای لحظه‌ای از تحقیق و آزمایش غفلت نکرده و اکنون نیز در حال اکتشاف فضاست؛ چیزی که برای نسل بشر سودمند خواهد بود[۷].

عبارت بالا که در آن سیطره انسان بر طبیعت ستایش شده است به روشنی جوهره عقلانیت علمی- فنی و استیلای آن بر دبیرستان البرز را به نمایش می‌گذارد. همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، زمانی که عقلانیت علمی-فنی در حوزه انسانی به‌کار رود، نتیجه‌ای جز خودکامگی و اقتدارگرایی نخواهد داشت. ما برخی از این ویژگی‌ها را در نگرش دکتر مجتهدی نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. دکتر مجتهدی در خاطراتش اشاره می‌کند که اصلاحات ارضی شاه در اوایل دهه ۶۰ میلادی برای کشور زیانبار بود، زیرا کشاورزان را بدون هیچ نظارتی از سوی اربابان به حال خود وامی‌گذاشت. او می‌گوید: «کشاورزان نمی‌دانند چگونه کار گروهی انجام دهند و با هم هماهنگ شوند. این ارباب بود... که آنها را سازماندهی می‌کرد و وادارشان می‌کرد نهرها را لایروبی کنند. کشاورزان، بدون وجود اربابی که آنها را کنترل کند نمی‌توانند با یکدیگر همکاری کرده و سازمان منسجمی داشته باشند. می‌توان گفت که [کل] جامعه ما نیز تقریبا همین‌طور است.»[۸] دکتر مجتهدی، در همین خاطرات، شاه را به دلیل بحث نکردن با وی، شنیدن حرف‌ها و پذیرفتن پیشنهاداتش می‌ستاید. در اواسط دهه ۶۰ میلادی، دکتر مجتهدی از شاه می‌خواهد در مورد احداث دانشگاه صنعتی آریامهر به او اختیار تمام و کمال بدهد: «او [شاه] بدون هیچ بحثی با تمام پیشنهادات من موافقت کرد. شاه بدون اینکه با من مخالفت کند فقط گوشی تلفن را برداشت و دستورات لازم را [برای انجام پیشنهادات من] صادر کرد[۹].»

البته این به آن معنا نیست که دبیرستان البرز، مدیر و دبیران آن به صورتی آگاهانه در پی القای ارزش‌های اقتدارگرایانه در میان شخصیت‌های مهم و پرنفوذ ایران بوده‌اند. در واقع، یکی از دبیران ذی‌نفوذ البرز، دکتر منوچهر آدمیت، که تدریس زبان و ادبیات فارسی را برعهده داشت، یک فلسفه آموزشی نسبتا پیچیده را بنیان گذاشته بود که از بسیاری جهات مغایر جهان‌بینی علمی-فنی (جهان‌بینی غالب در دبیرستان البرز) بود. در مقاله‌ای با عنوان «بحثی در پرورش و آموزش» که ضمیمه کتاب سده دبیرستان البرز بود، دکتر آدمیت دیدگاه‌های خود را در قالب یک نثر فارسی قدیم اعلام می‌کند؛ دیدگاه‌هایی که در برابر جهان‌بینی غالب، نه تنها در دبیرستان البرز که در جامعه ایران عصر پهلوی قرار می‌گیرد. به همین دلیل لازم است دیدگاه‌های دکتر آدمیت را به طور خلاصه بررسی کنیم. وی در ابتدای متن می‌نویسد که تجربه اولیه انسان‌ها و موفقیت آنها در درک نیروهای طبیعت و ساختن ابزارهای ابتدایی، کلید دیگر اختراعات و اکتشافات بود و راه را برای امکانات بعدی هموار کرد. اگرچه انسان آخرین جانداری است که بر زمین قدم نهاده است، ولی تنها اوست که به واسطه قدرت تفکرش توانسته بر نیروهای طبیعت چیره شود. انسان با [توانایی‌های] شناخت و ادراکش و با کمک عقل خدادادی، همچنین مشاهدات و تجربه‌هایش توانسته عصرهای یخبندان، دوران وحشت و زمان‌های فجایع و بلایای آسمانی و زمینی را پشت سر بگذارد؛ او خود و خانواده‌اش را از عصر توحش و تنازع بقا به سلامت گذرانده است[۱۰].

منوچهر آدمیت در ادامه دست به تعریف و تمجید از نیاکان انسان‌گونه ما می‌زند؛ نیاکانی که باوجود «بدن پشمالو و چهره‌های زشت» خود، اولین افزارها را ساخته و راه را برای تکامل ابزارها هموار کردند؛ ابزارهایی که سیطره انسان بر زمین و بهره بردن از آن را امکان‌پذیر کردند. او می‌نویسد کنجکاوی و نیاز انگیزه‌های اولیه انسان هستند که ما را به سوی علوم طبیعی و فناوری سوق دادند اما همین انگیزه‌ها هم بودند که در ما علاقه‌ای پرشور به علوم انسانی، ادبیات و هنر برانگیختند. پیشرفت و ترقی انسان اجتناب‌ناپذیر و حتمی است، ولی نمی‌دانیم این پیشرفت ما را به چه مقصد و منزلی می‌رساند. با این‌حال آدمیت معتقد است فهم اغلب مردم از مفهوم کلی پیشرفت، بُعد مادی و ظاهری آن است که «سنگدلانه و با شدتی روزافزون، زندگی را بر انسان دشوار کرده و روح انسان را دچار تشویش و اضطرابی بی‌امان کرده است.»[۱۱] وی افسوس می‌خورد که ناهمگنی میان پیشرفت علمی- فنی از یک‌سو و عدم پیشرفت هم‌پای فضایل انسانی از سوی دیگر، حتی برخی از غربی‌ها را واداشته است تا به فراخوان روسو برای بازگشت به طبیعت گوش فرادهند[۱۲]. در حقیقت، دلهره ناشی از ویرانگری و آسیب‌های علم لجام‌گسیخته که نه تنها مربوط به زمان ما و تهدید حیات روی زمین با آزمایش‌های اتمی است، که یکی از نگرانی‌های اصلی اسلام نیز هست[۱۳]. منوچهر آدمیت برای برطرف کردن این نگرانی‌ها دو پیشنهاد را مطرح می‌کند. یکی بازگشت به اسلام و عرفان و دیگر هنر.

خرد جاودانه و متعالی قرآن در باب این مسایل آن است که خداوند همه‌جا تزکیه [روح] را مقدم بر تعلیم و یادگیری دانسته است. یعنی اینکه انسان‌ها ابتدا باید خود را از پلیدی و گناه تطهیر کرده و صاحب فضایل اخلاقی و تقوا شوند... طلب علم بدون تزکیه اخلاقی است که در عصر تکنولوژی و تمدن مکانیکی باعث هراس بشر از آینده شده است و کل هستی ما را تهدید می‌کند. اگر دانشمندی بی‌تقوا تحت تاثیر شخصیت پلید خود عمل کرده و از قدرت علمی خود علیه بشریت سوءاستفاده کند، جهان با خطر نابودی مواجه خواهد شد. پیامبر در زمان خود درباره این چالش جهانی تعمق کرده و به آن اشاره کرده بود: انسان اگر پیش از دست یافتن به دانش به کسب فضایل و ارزش‌های اخلاقی همت گمارد، اگر بتواند بر جنون استیلا و ادعاهای چیرگی و برتری فایق آید و با کمک دانش و خرد به عدالت، مهربانی و دلگرمی حقیقی دست یابد، آنگاه نتیجه تعلیم و تربیت، پیشرفت جهان و آسایش و رفاه ساکنان آن خواهد بود[۱۴].

اگرچه هیچ تلاش جدی و مهمی برای ترویج هیچ‌چیزی نزدیک به دیدگاه‌های منوچهر آدمیت در دبیرستان البرز صورت نگرفت. رساله دکتر آدمیت هرچند به زبان مذهبی و نمادین نوشته شده است، ولی با این وجود برخی از عناصر ساختار فکری سوژه/ ابژه را که در فرهنگ ایرانی، به طور عام و در سیستم آموزشی و تدریسی آن به طور خاص غالب و شایع بوده و هست را نشان می‌دهد. درواقع در یک جامعه در حال مدرن شدن مانند ایران، در غیاب عقلانیت ارتباطی، آنچه به حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نفوذ می‌کند عقلانیت علمی-فنی و عناصر اقتدارگرایانه آن است. عقلانیت علمی- فنی در قلمرو خود (که تسلط بر طبیعت است) ضروری و لازم است، ولی زمانی که در جامعه انسانی به کار رود پیامدهای آن استبدادی و غیردموکراتیک خواهد بود. باید در نظر داشت که دکتر مجتهدی تا حدی به دموکراسی رویه‌ای اعتقاد داشت. برای مثال، در دبیرستان البرز گاهی از دانش‌آموزان درخصوص مسایل خاصی رای‌گیری می‌شد. وی همچنین مشوق تشکیل شورای اولیا- مربیان به‌صورت دموکراتیک و ترکیبی از گروه‌های دینی مختلف بود. هرچند آنچه اینجا مطرح است خصایل علمی-فنی است که ضد جهان‌بینی دموکراتیک عمل می‌کنند، نه خود دموکراسی رویه‌ای که در حقیقت در ارتباط با ساختار فکری دموکراتیک پدیده‌ای جانبی محسوب می‌شود[۱۵].

نتیجه

هیچ شکی وجود ندارد که شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در اواسط قرن بیستم، به یک جهان‌بینی دموکراتیک در کشور اجازه شکل‌گیری و گسترش نمی‌داد و کسی نمی‌تواند دبیرستان البرز را به عنوان یک نهاد آموزشی پیش‌رو یا دکتر مجتهدی را در این خصوص سرزنش کند. در حقیقت ما باید بپذیریم که دکتر مجتهدی و دبیرستان البرز سهم بسیار مهمی در پی‌ریزی جنبه‌های مادی عقلانی‌شدن و مدرنیته در ایران داشته‌اند. همان‌طور که پیشتر گفتم مدرنیته، در بسیاری از جوامع درحال توسعه، با این بنیان‌های مادی و عقلانیت علمی-فنی شروع می‌شود. هرچند، آنچه اهمیت دارد قبول و اذعان به این موضوع است که عقلانی‌شدن و مدرنیته تنها محدود به عقلانیت علمی- فنی نبوده و یک مدرنیته کامل علاوه‌بر علم و فناوری نیازمند شکل‌گیری منش دموکراسی است که منوط به توسعه عقلانیت ارتباطی است. امروز، ایران همچون همیشه نیازمند علم و فناوری است و باید نقش دبیرستان البرز، دکتر مجتهدی و دانش‌آموزان این دبیرستان، در پیشرفت و ارتقای علم و فناوری را پذیرفت و به آن احترام گذاشت. علاوه‌بر این، ایران نیازمند ایجاد یک فرهنگ دموکراتیک است که باید آنچه را البرز و دیگر نهادهای مشابه در قرن بیستم به‌وجود آورده و پرورش داده‌اند، تعالی بخشیده و از آن فراتر روند نه اینکه آن را انکار کنند.

یکی از اصلی‌ترین مشکلاتی که فعالان سیاسی ایران تاکنون به آن دچار بوده‌اند تلاش برای حل و پرداختن به مسایل اجتماعی و سیاسی از منظر مهندسی و عقلانیت فنی - علمی بوده است. این موضوع در مورد تکنوکرات‌ها که در دوران پهلوی، به‌ویژه محمدرضاشاه، کشور را اداره می‌کردند، بسیاری از انقلابیون مذهبی و سکولاری که نظام پادشاهی را سرنگون کردند و همچنین تکنوکرات/ ایدئولوگ‌هایی که پس از استقرار جمهوری اسلامی قدرت را در دست داشته‌اند صدق می‌کند. وجه مشترک این گروه‌های ناهمگون، نگرش آنها نسبت به حوزه‌های سیاسی و اجتماعی به‌مثابه عرصه‌ای برای رسیدن به اهداف ایدئولوژیک خودشان بوده و رویکردهای نظری و عملی آنها فاقد یک دیدگاه دموکراتیک است.

***استاد سابق دانشگاه هاروارد و مدرس کالج «وسار» (Vassar) در ایالات متحده**

پی‌نوشت‌ها:

1 -Max Horkheimer, Eclipse of Reason (New York, 1974) , 119.

۲- به‌نظر می‌رسد دکتر مجتهدی در ابتدای شغل خود علاقه بیشتری به مسایل سیاسی و بین‌المللی داشته است. در یک سخنرانی برای یک گردهمایی در دبیرستان البرز در سال ۱۹۵۰ که برخی از دانش‌آموزان از کشورهای همسایه به آن دعوت شده بودند می‌گوید: «ما با تمام ملل صلح‌طلب دست دوستی می‌دهیم و در پی همکاری آنها برای استقرار و حفظ صلح جهانی هستیم. به‌خصوص میان ما، کشورهای همسایه که به دلیل عوامل طبیعی و دلایل تاریخی پیوندهای بسیار نزدیکی داریم، شرایط بسیار بهتری برای همکاری وجود دارد. به‌عنوان مثال تاریخ، زبان و مذهب مشترک بین ایران و افغانستان بهترین دلیل برای پیوندهای نزدیک، درک متقابل و همکاری بین دو کشور در انجام وظایف و تعهدات‌مان در روابط و مناسبات بین‌الملل است. من امیدوارم که این نوع گردهمایی‌های فرهنگی روزبه‌روز بیشتر شود تا ما بتوانیم با یکدیگر بیشتر آشنا شویم و از طریق مبادله ایده‌های مفید و سودمند بهتر و موثرتر بتوانیم در خدمت صلح جهانی باشیم.» میراسدالله موسوی ماکویی، دبیرستان البرز و شبانه‌روزی آن (تهران، ۱۳۷۸). به نظر می‌رسد که بی‌علاقگی دکتر مجتهدی به مسایل اجتماعی و سیاسی بعد از این دوره زمانی ارتباط تنگاتنگی با بسته‌شدن روزافزون فضای سیاسی در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و افزایش استبداد شاه دارد. به‌نظر می‌رسد پوزیتیویسم و سرکوب قرابتی گزینشی با یکدیگر دارند که به حفظ منافع حاکم اقتدارگرا کمک می‌کند. همان‌طور که هنری گیروکس اشاره می‌کند: «سرکوب اخلاقیات در یک عقلانیت پوزیتیویستی مانع از بروز خودانتقادی یا حتی بروز سوال درباره ساختار هنجارهای آن می‌شود. واقعیت‌ها از ارزش‌ها جدا می‌شوند و ابژکتیویتی پایه‌های نقد را سست می‌کند و این مفهوم که ممکن است ذات و نمود یکسان نباشند در دیدگاه پوزیتیویستی از جهان گم می‌شود... . از نظر مکتب فرانکفورت پیامد عقلانیت پوزیتیویستی و دیدگاه‌های تکنوکراتی آن از علم تهدیدی برای مفهوم سوبژکتیویتی و تفکر انتقادی محسوب می‌شود.» هنری گیروکس. نظریه انتقادی و شیوه آموزش. مجله تدریس انتقادی، آنتونیا داردر، مارتا بلتودانو و رودلفو تورس (نیویورک ۲۰۰۳) ص ۳۳

۳- منوچهر آدمیت، سده‌نامه دبیرستان البرز (اقبال، تهران، ۱۳۴۵) ص۲۶. انضباط در دبیرستان البرز با شدت اعمال می‌شد ولی در بخش شبانه‌روزی آن بود که این انضباط به‌صورت سیستمی پیاده می‌شد. رجوع شود به سده‌نامه (ص۱۰۹) برنامه روزانه زندگی دانش‌آموزان در بخش شبانه‌روزی که ساعت ۶:۱۵ صبح شروع و ساعت ۱۱ شب خاتمه می‌یافت، به دقت بخش‌بندی شده بود. این برنامه روزمره برای بخش شبانه‌روزی با این جملات خاتمه می‌یافت: «و این برنامه، بدون کوچک‌ترین وقفه یا تغییر، همیشگی است.» دکتر مجتهدی این نظم و انضباط را به همین شدت بر خودش هم اعمال می‌کرد. او به حبیب لاجوردی گفت: «در طی زندگی‌ام ساعت هشت می‌خوابم، مگر زمانی که [به یک میهمانی] دعوت شده بودم و ساعت شش صبح از خواب بلند می‌شوم. در مدت زمان تحصیل هم همین برنامه را رعایت می‌کردم. اگر یک شب این برنامه را نقض می‌کردم، روز بعد احساس ناخوشی و ناآرامی داشتم.» (محمدعلی مجتهدی و حبیب لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی: رییس دبیرستان البرز (۱۳۵۷-۱۳۲۳) و موسس دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) (۱۳۴۴) (کمبریج ۲۰۰۰). انضباط شدید و عقلانیت ابزاری/ علمی- فنی پیوند بسیار نزدیکی دارند، زیرا شکل‌گیری سوژه مسلط بر طبیعت، بدون توانمندی اراده‌ای که کاملا متکی بر مهار کردن و منضبط کردن است، تقریبا غیرممکن است. ارتباط بین عقل و انضباط به‌طور مفصل و مبسوط در گفتمان میشل فوکو، به ویژه کتاب مراقبت و تنبیه مورد بررسی قرار گرفته است. هرچند رویکرد فوکو به عقلانیت در اغلب موارد کاملا یک‌بعدی است و او (به جز در برخی موارد خاص) به‌سادگی محکوم می‌کند. رجوع شود به مارتین جی، مارکسیسم و تمامیت: سرگذشت یک مفهوم از لوکاس تا هابرماس (برکلی ۱۹۸۴) ص۵۲۶. همچنین رجوع شود به جان رنسوم، مراقبت فوکو: خط مشی سوبژکتیویتی (دورهام ۱۹۹۷)

۴- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص۱۲. شیفتگی و اشتغال ذهنی دکتر مجتهدی با علوم طبیعی را در فیلم‌هایی که او تهیه و در دبیرستان البرز نمایش می‌داد می‌توان دید: «من حدود صد فیلم علمی خریدم؛ برای مثال، [فیلم‌هایی که نشان می‌داد چطور] مورچه‌ها و زنبورها لانه‌های خود را می‌سازند. فیلمی با خودم آوردم [که نشان می‌داد] چطور برگ‌های درخت با استفاده از دی‌اکسیدکربن هوا و آب زمین به عنوان کاتالیزور کربوهیدرات تولید می‌کند. هیچ‌کس این موضوع را در متوسطه به من درس نداده بود و من با دیدن این فیلم یاد گرفتم... من صد فیلم از این موضوعات سفارش دادم و خریدم.» (مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص۴۲)

۵- محمود بهزاد که در زمان دکتر مجتهدی معاون مدرسه بود می‌گوید: «دکتر مجتهدی دوست داشت مدرسه مثل یک ساعت دقیق کار کند و هیچ چیزی نظم و عملکرد آن را به هم نزند و برای رسیدن به این هدف به سختی تلاش می‌کرد. هر روز صبح چند دقیقه قبل از شروع کلاس‌ها در مقابل حوض و روبه‌روی درب ورودی می‌ایستاد؛ وقتی دانش‌آموزان و حتی دبیران او را می‌دیدند، عجله می‌کردند که وارد دبیرستان شوند. دکتر مجتهدی نظر خوبی نسبت به معلمان ادبیات نداشت، یکی به این دلیل که دانش چندانی از زبان و ادبیات فارسی نداشت و دیگر اینکه اکثر معلم‌های ادبیات را آدم‌های بی‌نظم و انضباطی می‌دانست.» (ماکویی، دبیرستان البرز، ص۱۹۵)

۶- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص۱۹۵

۷- منوچهر آدمیت، سده‌نامه، ۱۴۲

۸- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص۱۵۴ (تاکید از نویسنده است)

۹- مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۱۹۳

۱۰- منوچهر آدمیت، سده‌نامه، ۲۶۴

۱۱- منوچهر آدمیت، سده‌نامه، ۲۶۵

۱۲- منوچهر آدمیت، سده‌نامه

۱۳- منوچهر آدمیت، سده‌نامه، ۲۶۸

۱۴- منوچهر آدمیت، سده‌نامه، ۲۶۹. باوجود این زبان استعاری و بار عرفانی و مذهبی، نظرات دکتر آدمیت انتقاد مستقیم از ابعاد هژمونیک عقلانیت فنی - علمی است که مشخصه بارز سیستم آموزشی ایران و دبیرستان البرز به‌طور خاص است.

۱۵- درباره دموکراسی صوری در انجمن اولیا و مربیان در دبیرستان البرز رجوع کنید به مجتهدی و لاجوردی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، ص ۶۵

ادامه از صفحه ۹

از سیاستنامه خواجه تا برداشتی قانونی

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد
...
قوت دین از مقام وحدت است
وحدت ار مشهود گردد ملت است
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ
مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ
بنده افرنگ از ذوق نمود
می‌برد از غربیان رقص و سرود
نقد جان خویش در بازد به لهو
علم دشوار است می‌سازد به لهو

مقاومت

اقبال، با انسان‌شناسی «خودی» و امکانی دانستن انسان، مقهورشدگی، یا «غلامی»، را وضعیتی مخدوش می‌داند و مقاومت در مقابل عوامل مقهورکننده را لازم می‌دیده است. وی، اراده و انتخاب را از مختصات وجودی آدمی می‌دانست. به گفته وی «مرا باید از احکامم، از حالات و اراده‌ام، از اهداف و آرزوهایم فهم کنید.» او با اعلام خویشاوندی با «ساکنان شرق» و مسلمانان، «بازگشت به خودی» و تمسک به قرآن و اسلام برای تغییر وضع موجود را فرا خوانده است. وی امر «نیک» را هم در رابطه با همین مختصات تعریف می‌کند: خوبی امری اجباری نیست، بلکه تسلیم شدن اختیاری خود به آرمان اخلاقی است که از همکاری رضایت‌آمیز من‌های آزاد ناشی می‌شود. وجودی که حرکاتش همانند ماشین کاملا از پیش تعیین و تنظیم شده باشد، نمی‌تواند موجد خیر و خوبی باشد. از این رو شرط خ